

یادداشت‌های تاریخی مرحوم حافظ نور محمد « کهگدای »

قسمت یازدهم رویدادهای تاریخی

امیر کبیر دوست محمد خان، سردار محمد امین خان پسر خود را بسیار دوست داشت و در اوقات خلوت او را **لالو جان** خطاب میکرد. در آن هنگام که امیر کبیر برای جنگ سردار سلطان احمد خان برادر زاده و داماد خود بطرف هرات میرفت در یکی از منازل آن طرف قندهار که برای استراحت توقف نموده بود در حالیکه پاهایش را سردار محمد امین خان پسر نازدانه اش چایی میکرد، امیر در پشتی تکیه داده اف کشید و بینی خود را محکم گرفت سردار محمد امین خان چون نازدانه و بچه نه بود لب به سخن کشوده گفت: بابا جان! چرا اف کشیدید و حال آنکه مانند من صدها غلام و خدمتگار دارید؟ امیر گفت: اگر راست بگویم از دست شما **دیوث** ها که هرگاه با کفایت می بودید، امروز بمن لازم نبود که با چنین ریش سفید با سلطان احمد بنای کشتی گیری را می گذاشتم افسوس کسی که هم وزن و هم‌رزم سلطان احمد خان بود، همانا پسر غلام حیدر بود ولی چکنم که عمر وفا نکرده، خداوند او را از من گرفت، ورنه چیزی که پرزه پرزه آن برای سلطان احمد بکار است، همه را خداوند به غلام حیدر داده بود. در سفر امیر همچنین سردار محمد علی خان پسر امیر شیرعلی خان « ۱۸ ساله » نیز همراه بود.

ملا عبد الستار « مهجور » کابلی

مهجور در کابل تولد یافت و مسافرت هایی به هندوستان نمود که در آنجا حکمت، فقه، منطق و فلسفه را آموخت و در بازگشت بوطن ادبیات را فرا گرفت و آنقدر در این علم پیشرفت کرد که سایر علوم را تحت شعاع قرار داد و اشعار زیادی سرود و کتبی در علوم فوق نوشت. در اخیر نابینا شده و در سال ۱۳۵۶ قمری دنیا را وداع گفت.

ملا عبدالستار «مهجور» که از شعرای خوش طبع کابل است اکثراً رو بروی دروازه عمومی مسجد پل خشتی در دکان یکی از دوستان و ارادتمندان خود می نشست و اوقات فراغت را در بازار پُر جم و جوش چته به خوشی می گذراند.

میرزا عبدالرؤف خان که از دوستان مهجور صاحب بود چنین گفت: روزی که از مقابل دکانی که مهجور صاحب در آن نشسته بود می گذشتم، ملا مهجور صاحب را دیدم که گیلاسی از دوا بدست داشت و آنرا قطره قطره فرو می برد، من توقف نمودم و بعد از احوال پرسی از جناب شان پرسیدم که شما چه نوش می فرمایید؟ مهجور صاحب فی البدیهه و بدون تأمل فرمودند:

خدایی که پست و بلند آفرید دواها بهر درد مند آفرید
به مهجور بیچاره فصل بهار یخ و لیمو و آب و قند آفرید

مکتب خانگی زمان امیر شیر علیخان

امیر شیر علیخان از جمله شاهان **منور** و مترقی کشور بود و مؤسسات عصری را بنا نمود، مکاتب ملکی و عسکری را تأسیس کرد و حکومتی به اسلوب جدید بوجود آورد منجمله یک مکتب خانگی را نیز به میان آورد. این مکتب به خانه سردار احمد خان بن امیر کبیر دوست محمد خان که بعدها سپهسالار حسین علی خان در آن سکونت داشت، بنیان گزاری شده بود که شاگردان مکتب مذکور این ها بودند:

فیروزجان و شیراحمد پسران سردار احمد خان نواسه های امیرکبیر - نتو خان که نوکر هندی سردار احمد خان بود.
عبدالرحیم گران شنو - میرزا شیرعلی، بعداً خسر اینجانب کهگدای - عبدالرؤف پسرخورد سردار - فخرالدین -
میرزا جان پسر جان میرزا - پسر ملا صاحب عبدالرحیم خان. از استادان این مکتب ملا محمد اکبر کشمیری از اقوام احمد شاه خان و عبدالرحمن خان پسر ملا محمد اکبر معلم بودند که او را خلیفه می گفتند.

کذا: امیر شیرعلی خان وقتیکه بطرف مزار شریف می رفت یعقوب خان پسرش را از حبس رها کرده کابل را به او سپرده گفت: چیزیکه خدا خواست شد و چیزی که من خواسته بودم نشد. بهر حال کابل را بتو سپردم و در حفاظت آن بکوشی تا من بازگشت کنم.

کذا: برای امیر شیرعلی خان در تپه بغل پشته که حالا به نام تپه بلند یاد می شود خلیفه های لایق بنائی و مزدور کاران زیادی به مدت ۱۰ و یا ۱۵ روز صفة مقبول و کلانی ساختند و امیر شیرعلی خان از راه قلعه ملک آمده و خود را به باغ رحیم الله رسانید و در آنجا یک شب خیمه زد تصارفاً در همان شب شدیداً بای درد شد و ۳ رأس گاو را برای خدا داده خیرات کرد.

سید سعادت میر « سید »

سید سعادت میر صاحب که مرقد شان در حظیره سید جعفر آغا واقع در محله اندرابی است که بکوچه سید جعفر آغا مشهور است و مسجدی به همین نام در جوار حظیره مذکور وجود دارد. جناب شان به ۹ واسطه به سید جعفر آغا و به ۲۱ واسطه بنجاب سید مودود چشتی میرسد.

ایشان از جمله شعرای عرفانی و تصوفی وطن ما می باشد. ظاهراً چنان معلوم می شود که ایشان مرید « مولوی یار محمد صاحب » و او هم در سلوک مرید « شاه نیاز قلندر » می باشد و سلوک ایشان در طریقه علیّه چشتیه است.

دیوان شان را که من در نزد مرحوم تاج محمد خان اندرابی وار ملاحظه کرده بودم دارای ۴۵۸ غزل مردّف و یک مستزاد می باشد. اشعار شان همه یکدسته تعالیم است، از فنای وجود و عرفان محض و توحید، و لهذا بقوانین ادبی چندان مقید دیده نمی شود.

پیر، جناب سید سعادت میر، مولوی « یارمحمد » که از مجاذیب زمان و شور منصوری داشتند در سال ۱۲۴۰ قمری سردار محمد عظیم خان برادر کلان امیر کبیر بسعایت ارباب غرض در وقت حکمرانی خود در کابل در بالا حصار سنگ سار کردند و جسدش را مخلصانش آورده باعزاز تمام در موضعی که حالا چونی شاهی که سابقاً دروازه سردار نامیده میشد بخاک سپردند. چون سردار محمد عظیم خان بی ملاحظه، ناسنجیده او را بقتل رسانید، اتفاقاً خود سردار مذکور هم سه روز بعد به مرض پیچش وبایی پرود حیات گفت و همه مردم شهر مرگ او را از تأثر قتل آن مجذوب حقیقی دانستند. و سید سعادت میر صاحب در همان وقت غزل ذیل را ایراد فرمودند :

پیرهن چون واقف اسرار شد	از وجود عاریت بی زار شد
جمع گشتند جاهلان این دیار	نزد حاکم جمله بد گفتار شد
چون پیامد نزد حاکم شاهدان	قول و فعلش را استفسار شد
حکم شد از اهل ظاهر کشتنش	مقتل آن « یار » بالا حصار شد
هر یکی با تیغ با سنگی زدند	جمله گفتند او ز اهل نار شد
« سیدا » بنشین خموش ازگفتگو	
عاشقش سرداد تا سردار شد	

« پایان »